

مواجهه استعمار با دیگری و ظهور مقاومت

ناخودآگاه استعمار

عرفان خیرخواه

استعمار، پدیده‌ای چندوجهی است که فراتر از تاریخ سیاسی و اقتصادی، در لایه‌های عمیق روان جمعی جوامع استعمارگر و استعمارزده نفوذ کرده است. در این نوشتار سعی دارم با بهره‌گیری از مفاهیم روان‌کاوانه، به کاوش در ناخودآگاه استعمار و نوع مواجهه آن با «دیگری» بپردازم. پرسش اصلی این است که چگونه استعمار، به عنوان یک پروژه روانی، از حسادت و پرخاشگری تغذیه می‌کند و چگونه از دل این ناخودآگاه استعماری، ناخودآگاه مقاومتی شکل می‌گیرد. این بررسی، نه تنها به فهم مکانیسم‌های روانی استعمار کمک می‌کند، بلکه نشان می‌دهد چگونه مقاومت، به عنوان پاسخی روان‌کاوانه، از دل این مواجهه سر بر می‌آورد.

غریزه مرگ

ناخودآگاه در روان‌کاوی، انبار امیال سرکوب شده، ترس‌ها و تناقض‌هایی است که رفتار سوژه را بدون آگاهی کامل او هدایت می‌کند. استعمار، به عنوان یک سوژه روان‌کاوانه، از دو نیروی کلیدی حسادت و پرخاشگری تغذیه می‌شود. حسادت، به عنوان یک میل ناخودآگاه، زمانی بروز می‌کند که سوژه، چیزی را دیگری می‌بیند که خود فاقد آن است یا احساس می‌کند از آن محروم شده است. در فلسطین اشغالی، رژیم عبری، به عنوان نماد استعمار نوین، «در مواجهه با «دیگری» یعنی ملت فلسطین، حسادت عمیقی را تجربه می‌کند. این حسادت، نه تنها به منابع مادی مانند آب شیرین اردن، زمین‌های حاصل‌خیز غزه یا موقعیت استراتژیک مدیترانه معطوف است، بلکه به اصالت تاریخی، پیوند عمیق با خاک، ایمان راسخ و وحدت خانوادگی فلسطینیان که صهیونیست‌ها در فرهنگ مهاجر و مصنوعی خود از دست رفته می‌بینند. فلسطینی، با ریشه‌های هزاران ساله در سرزمین ابراهیم، نماد اصالتی است که اشغالگر، با مهاجرت اجباری از اروپا و آمریکا، هرگز به آن دست نیافته است. این حسادت ناخودآگاه، ریشه در ترس از هویت ساختگی رژیم دارد؛ هویتی که بر پایه اسطوره‌های تحریف‌شده و حمایت امپریالیستی بنا شده، نه پیوند واقعی با زمین. این حسادت، به پرخاشگری منجر می‌شود. فروید در مفهوم «غریزه مرگ» از پرخاشگری به عنوان نیرویی یاد می‌کند که به تخریب یا تسلط بر دیگری گرایش دارد. رژیم صهیونیستی با فرافکنی ویژگی‌های منفی خود، مانند اشغالگری و نژادپرستی یا غیرانسانی بودن، سعی می‌کند حسادت خود را نسبت به فلسطینیان پنهان کند. در پروپاگاندا صهیونیستی، فلسطینیان اغلب به عنوان تروریست، وحشی یا افرادی غیرعقلانی بازنمایی می‌شوند تا اشغالگر بتواند خود را به عنوان سوژه‌ای متمدن، دموکراتیک و قربانی تثبیت کند. این بازنمایی، ریشه در حسادت به سادگی زندگی فلسطینی، مقاومت در برابر محاصره یا حتی شادی در میان ویرانه‌ها دارد. برای مثال در متون و رسانه‌های اسرائیلی پس از طوفان الاقصی، عملیات حماس نه به عنوان دفاع مشروع، بلکه وحشی‌گری حیوانی توصیف شد تا پرخاشگری بمباران غزه توجیه شود. اما این فرافکنی، نشانه حسادت سرکوب شده به شجاعت فلسطینی است که با سنگ و موشک خانگی، ارتش مجهز را به چالش می‌کشد.

دیگری بزرگ

ژاک لکان، مفهوم «دیگری بزرگ» را مطرح می‌کند که می‌توان آن را به عنوان نظم نمادین استعمار صهیونیستی، یعنی ایدئولوژی صهیونیسم، حمایت آمریکا و قوانین آپارتاید، تفسیر کرد؛ اما حسادت و پرخاشگری، این تلاش را به یک چرخه پایان‌ناپذیر تبدیل می‌کند. هرچه رژیم بیشتر به فلسطینیان حمله می‌کند، از کشتار دیرپا سبب در ۱۹۴۸ تا نسل‌کشی فعلی غزه، بیشتر با ناکامی در تسلط کامل مواجه می‌شود. چرا؟ زیرا «دیگری» بخشی از ناخودآگاه خود اشغالگر است. صهیونیست‌ها، با حسادت به پیوند فلسطینیان با مسجد الاقصی، سعی در یهودی‌سازی آن دارند؛ اما این تلاش، تنها ترس درونی از مشروعیت نداشتن را آشکار می‌کند. عملیات‌های مداوم در کرانه باختری، شهرک‌سازی و دیوار حائل، پرخاشگری‌هایی هستند که از حسادت به زندگی روزمره فلسطینی تغذیه می‌شوند. این مکانیسم‌ها در تاریخ نکتب به وفور دیده می‌شود. در دهه ۱۹۳۰، صهیونیست‌های مهاجر به سادگی زندگی عرب‌های فلسطین حسادت

غزه، ۱۹۴۸، طوفان الاقصی (شمشیرهای آهنین)



فلسطین اشغالی، ۱۹۴۸، جنگ استقلال (یوم النکبه)

ملت فلسطین می‌بیند. اما این فرایند، تنها به سرکوب و نسل‌کشی منجر نمی‌شود، بلکه بذرهای مقاومت را در عمق روان استعمارزده می‌کارد. ناخودآگاه مقاومتی، همچون نهالی که از خاک خونین غزه برمی‌خیزد، از دل زخم‌های استعمار سر بر می‌آورد و با بازسازی هویت، هنر و جهاد، به اشغالگر ثابت می‌کند که «دیگری» هرگز رام کامل نخواهد شد. این مقاومت، نه تنها سیاسی، بلکه عمیقاً روان‌کاوانه است. جهادی مقدس برای بازپس‌گیری خود از چنگال حسادت و پرخاشگری استعماری. در فلسطین اشغالی، این گذار از ناخودآگاه استعمار به مقاومت، به اوج خود رسیده است. رژیم صهیونیستی، با حسادت به ایستادگی و ایمان ملت فلسطین، پرخاشگری خود را در قالب نکتب ۱۹۴۸، کشتارهای مداوم و آپارتاید نشان می‌دهد. اشغالگر، به عنوان نماد استعمارزده درونی سازی شده، فلسطینی را از نگاه خود می‌بیند؛ موجودی تروریست و نیازمند امنیت اسرائیلی. اما رهبران مقاومت، با ایجادسازی ناخودآگاه مقاومتی، این چرخه را شکستند. طوفان الاقصی در ۷ اکتبر، ولایش امیال سرکوب شده بود. میل به آزادی، کرامت و بازگشت به قدس که به اشکال خلاقانه‌ای چون عملیات غافلگیرانه، تونل‌های زیرزمینی و موشک‌های دقیق هدایت شد. این ناخودآگاه مقاومتی، استعمار را نه تنها از مرزهای غزه عقب راند، بلکه الگویی جهانی برای امت اسلامی ساخت.

دوزخیان روی زمین

فرانتس فانون، در «دوزخیان روی زمین»، این فرایند را پیش‌بینی کرده بود. استعمارزده ابتدا حقارت را درونی می‌کند؛ اما سپس با خشونت انقلابی، هویت خود را بازسازی می‌کند. در فلسطین، این خشونت مقدس، علیه استعمار نوین شکل گرفت. صهیونیست‌ها، با حسادت به وحدت خانوادگی، فرهنگ مقاومت و ایمان فلسطینیان، پرخاشگری خود را در بمباران بیمارستان‌ها، محاصره غزه و شهرک‌سازی ادامه می‌دهند. اما ناخودآگاه مقاومتی ملت، از دل این فشارها، انتفاضه‌های اول و دوم، سنگ‌پرانی کودکان و عملیات استشهادی را زاید. امروز، جبهه مقاومت در غزه، کرانه باختری و حتی اردوگاه‌های آوارگان، ادامه همین ناخودآگاه است. حماس و جهاد اسلامی، حسادت اشغالگر به آزادی قدس را با پرخاشگری مقدس پاسخ می‌دهند. طوفان الاقصی، نماد ولایش حسادت به خاک فلسطین است که به مبارزه‌ای پایان‌ناپذیر تبدیل شده. ژاک لکان می‌گوید میل همیشه به سوی دست‌نیافتنی است؛ اشغالگر گمان می‌کند با سرکوب «دیگری»، امنیت خود را تثبیت می‌کند؛ اما این میل، او را به ناکامی ابدی می‌کشاند. ادبیات مقاومت، از شعرهای محمود درویش تا نقاشی‌های دیواری غزه، این ولایش را نشان می‌دهد. موسیقی‌های حماسی، فیلم‌های مستند و حتی اقتصاد تونلی، ابزارهایی برای هدایت امیال سرکوب شده به سوی ساختن آینده‌ای خودپنیا دارند. در نهایت، ناخودآگاه مقاومتی، پیروزی بر سایه‌های استعمار است. این ناخودآگاه، به ملت فلسطین یادآوری می‌کند که حسادت اشغالگر، نقطه ضعف اوست و پرخاشگری‌اش، نشانه ترس از بیداری «دیگری». طوفان الاقصی، بارهبری مقاومت و وحدت امت، این گذار را به جهانیان نشان داد؛ از زخم نکتب به قدرت جهاد. این مقاومت، نه پایان، بلکه آغاز یک عصر جدید است. عصری که استعمار در آن، تنها خاطره‌ای تلخ خواهد بود.

هویت پست

برای توجیه حسادت و پرخاشگری، استعمارگر به خلق گفتمانی نیاز دارد که «دیگری» را به عنوان موجودی پست‌تر، غیرانسانی یا نیازمند نجات بازنمایی کند. این گفتمان، ریشه در مکانیسم‌های روان‌کاوانه‌ای چون «انکار» و «جاب‌جایی» دارد. همان‌طور که گفتیم ادوارد سعید در کتاب شرق شناسی استدلال می‌کند استعمارگر با خلق تصویری کلیشه‌ای از شرق، به عنوان مکانی رموز، غیرعقلانی و عقب‌مانده، خود را به عنوان سوژه‌ای عقلانی و پیشرو تعریف می‌کند. این بازنمایی، از حسادت استعمارگر به فرهنگ‌های شرقی سرچشمه می‌گیرد که به‌طور ناخودآگاه، آن‌ها را اصیل‌تر یا معنوی‌تر از فرهنگ خود می‌بیند. فرانتس فانون در «دوست سیاه، نقاب سفید» به اثرات این بازنمایی بر روان استعمارزده می‌پردازد. او استدلال می‌کند استعمارگر با تحمیل «هویت پست» به استعمارزده، او را از خود بیگانه می‌کند. استعمارزده در «مرحله آینه‌ای» لکانی، خود را از نگاه استعمارگر می‌بیند؛ موجودی ناقص، نیازمند اصلاح یا نجات. این فرایند، حسادت متقابل را در استعمارزده برمی‌انگیزد. حسادت به قدرت، ثروت یا حتی هویت تثبیت‌شده استعمارگر. اما این حسادت، به جای پرخاشگری مستقیم، اغلب درونی‌سازی می‌شود و به احساس حقارت یا خود نفرت منجر می‌شود. با این حال، استعمارگر نیز از این فرایند بیگانه‌سازی مصون نیست. حسادت او به «دیگری» که در قالب پرخاشگری بروز می‌یابد، او را بخشی از روان خود محروم می‌کند.

بازپس‌گیری خود

ناخودآگاه استعمار، همچون زخمی کهنه در روان جوامع سلطه‌گر، با حسادت و پرخاشگری تغذیه می‌شود «دیگری» را به عنوان تهدیدی وجودی بازنمایی می‌کند. این ناخودآگاه، ریشه در میل سرکوب شده به اصالت، آزادی و معنویت دارد؛ چیزی که استعمارگر صهیونیستی در فرهنگ مادی و اشغالگر خود از دست داده و در